خلاصه نظر صدرا تا کنون :

«روح معانی» در عالم عقول است و آن روح در عالم مثال یک مصداق دارد و یک مصداق هم در عالم ماده دارد.

روح معنای قلم یعنی «ما یسطر» ولی این «ما یسطر» در عالم مثال به یک شکل است و در عالم ماده به یک شکل. و لذا شکل ها با هم فرق دارند. پس اگر کسی آشنای به **مصادیق روح معنا** باشد، می تواند تعبیر کند.

صدر المتألهین سپس به برخی از مثال ها می پردازد:

«ان القرآن مشحون بذکر الأمثلة للأمور التی حقایقها موجودة فی علم اللّه تعالی و امثالها موجودة فی هذا العالم مثل قوله تعالی «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ» و قوله تعالی «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» و قوله «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ» و مثل قوله صلّی اللّه علیه و آله: «قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمان» اولا تری ان روح الإصبع هی القدرة و القوة علی سرعة التقلیب [زیر و رو کردن] و حیث یکون قلب المؤمن بین لمة الملک و لمة الشیطان [لمّه = گام/ ساحت]، کما ورد فی الحدیث هذا یغویه و ذاک یهدیه و اللّه تعالی یقلب قلوب عباده، کما تقلب انت الأشیاء باصبعک.

فانظر کیف شارک نسبة الملکین المسخرین الی اللّه تعالی نسبة اصبعیک فی روح الاصبعیة و خالف فی الصورة، فاستخرج من هذا ما نقل عنه صلّی اللّه علیه و آله انه قال: ان اللّه خلق آدم علی صورته فمهما عرفت الأصابع امکنک الترقی الی اللوح و القلم و الید و الیمین و الوجه و الصورة من غیر نقص و وجدت جمیعها حقایق غیر جسمانیة متمثلة بأمثلة جسمانیة، فتعلم ان روح القلم و حقیقته، شیء یسطر به؛ فکل جوهر یسطر بواسطته نقوش العلوم الحقة فی الواح القلوب، فأحری به ان یکون هو القلم الحقیقی، اذ لکل شیء حد و حقیقة و هی روحه و ملاک امره، فاذا اهتدیت الی الأرواح صرت روحانیا و فتحت لک ابواب الجنان و عالم الملکوت و کنت من اهل بیت القرآن و هم اهل اللّه خاصة، کما ورد فی الحدیث.» [1]

توضیح :

۱) صدر المتألهین به عنوان مثال از «اصبع» یاد می کند.

۲) روح معنای «اصبع» عبارت است از «آنچه به وسیله آن تقلیب صورت می گیرد»

۳) به همین جهت هر چه چنین صفتی دارد، «اصبع» است.

تا اینجا خواندیم که : از نگاه صدرا و پیروان ایشان، الفاظ برای روح المعانی وضع شده اند و صدق آنها بر مصادیق مادی، تنها از باب صدق معنای کلی بر مصادیق خارجی است.

صدر المتألهین در کتاب مفاتیح الغیب اشکالی را مطرح کرده و پاسخ می دهند:

«و لقائل أن یقول إن للعرب توسعا فی الکلام و مجازا و إن الألفاظ التشبیهیة کالوجه و الید و الإتیان فی

[1]. *سه رسائل فلسفی* ؛ ص ۳۰۷ الی ۳۰۸

ظلل من الغمام و المجیء و الذهاب و الضحک و الحیاء و الغضب و غیر ذلک صحیحة لکن مستعملة مجازا.

قلنا الفرق معلوم بین استعمالها حقیقة و بین استعمالها مجازا و یدل ذوی العقول المنصفة علی استعمالها غیر مجازیة و لا مستعارة بل محققة إن المواضع التی یوردونها حجة فی أن العرب یستعمل هذه المعانی بالاستعارة و المجاز علی [متعلق به یستعمل] غیر معانیها الظاهرة مواضع فی مثلها یصلح أن یستعمل علی غیر هذا الوجه [أی علی وجه الحقیقة] و لا یقع فیها تلبیس[1] و أما قوله تعالی فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ قوله «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِیَهُمُ الْمَلائِکَةُ أَوْ یَأْتِیَ رَبُّکَ أَوْ یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ» .. فلیس یذهب الأوهام فیه البتة إلی أن العبارة مستعارة أو مجازیة فإن کان أرید فیها ذلک إضمارا فقد رضی بوقوع الغلط و الاعتقاد المعوج بالإیمان بظاهرها تصریحا و أما مثل یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ ما فَرَّطْتُ فِی جَنْبِ اللَّهِ فهو مما یجوز أن یکون موضع الاستعارة و المجاز و التوسع فی الکلام و الجری علی عادة العرب فیه»[2]

توضیح :

۱) **ان قلت** : چرا درباره الفاظ مذکور قائل به مجاز نمی شوید [یا مجاز در کلمه یا مجاز در حذف و یا مجاز در اسناد] ؟

۲) **قلت** : ذوی العقول بین استعمالات مجازی و حقیقی فرق می گذارند.

۳) مثال هایی را که به عنوان دلیل آورده اند که نشان دهند مجاز جاری است، می توانند به صورت حقیقی هم استعمال شده باشند.

۴) مثلا در آیه «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِیَهُمُ ..» وقتی «یَأْتِیَ بَعْضُ آیاتِ رَبِّکَ» آمده چرا «یَأْتِیَ رَبُّکَ» به صورت مجاز در اضمار به کار گرفته شده باشد؟

۵) اگر بخواهیم در برخی آیه ها قائل به مجاز در اضمار شویم، لازم می آید که خداوند به گونه ای سخن گفته باشد که مردمی که به ظاهر أخذ می کنند به گمراهی بیافتند.

۶) اگرچه استعمال در برخی آیات دیگر می تواند مجازی باشد.

ما می گوییم :

آیه « هَلْ یَنْظُرُونَ إِلاَّ أَنْ تَأْتِیَهُمُ ..» چنین ترجمه شده است : «آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان (مرگ) به سراغشان آیند، یا خداوند (خودش) به سوی آنها بیاید، یا بعضی از آیات پروردگارت (و نشانه‌های رستاخیز)؟»[3]

و به این معنی است که کفار منتظر آمدن خدا هستند و اتفاقاً به معنای ظاهری و معنای جسمانی بودن حضرت ربوبی است.

مرحوم صدر المتألهین اشکالی دیگر را مطرح کرده و از آن جواب می دهند:

---

[1]. *ترجمه :* «ذوی العقول را راهنمایی می کند به حقیقت بودن استعمال اینکه : مواضعی را که به عنوان حجت بر استعمالات مجازی مطرح کرده اند، مواضعی است که اگر بر معنای حقیقی هم وارد شود، مشکله ای پیش نمی آید.»

[2]. *مفاتیح الغیب* ؛ ص ۸۳ ؛ ایضا ن ک سه رسائل فلسفی ؛ ص ۲۷۵

[3]. ترجمه آیت الله *مکارم شیرازی*

«فان قلت: لم أبرزت هذه الحقايق فی هذه الأمثلة المضروبة و لم تکشف صریحا، حتی وقع الناس فی جهالة التشبیه و ضلالة التمثیل.

فالجواب: ان الناس نیام فی هذا العالم و النائم لم ینکشف له غیب من اللوح المحفوظ، الا بالمثال دون الکشف الصریح و ذلک مما یعرفه من یعرف العلاقة التی بین عالمی الملک و الملکوت.

فاذا عرفت ذلک عرفت انک فی هذا العالم نائم و ان کنت عارفا، فالناس کلهم نیام فی هذا العالم، فاذا ماتوا و انتبهوا، انکشف لهم عند الانتباه بالموت حقایق ما سمعوه من الأمثلة و ارواحها و یعلمون: ان تلک الامثلة کانت قشورا و قوالب لتلک الأرواح و یعاینون صدق آیات القرآن و الأحادیث النبوی.» [1]

توضیح :

۱) ان قلت: چرا خداوند به صراحت مطلب مورد نظر خویش را بیان نداشت؟

۲) قلت: مردم در این دنیا متوجه عالم غیب نمی شوند و لذا لازم بود روح معانی به آنها القاء شود تا در قالب مثال آن را دریابند.

۳) ولی وقتی آدمی مرد، چشم واقع بین او گشوده می شود.

صدر المتألهین در کتاب «مفاتیح الغیب» به همین پرسش و پاسخ اشاره کرده و می نویسد:

« نقول کل ما لا یحتمله فهمک [فهم تو در نمی یابد] فإن القرآن یلقیه إلیک علی وجه لو کنت فی النوم مطالعا [اطلاع یابی] بروحک للوح المحفوظ لتمثل ذلک بمثال مناسب یحتاج إلی التعبیر و لذلک قیل إن التأویل کله یجری مجری التعبیر و مدار تدوار المفسرین علی القشرة و نسبة المفسر إلی المحقق المستبصر کنسبة من یترجم معنی الخاتم و الفروج و الأفواه فی مثال المؤذن الذی کان یری فی المنام أن فی یده خاتما یختم به فروج النساء و أفواه الرجال إلی الذی یدرک منه أنه کان یؤذن قبل الصبح فی شهر رمضان.

فإن قلت لم أبرزت هذه الحقائق فی هذه الأمثلة المضروبة و لم تکشف صریحا حتی وقع الناس فی جهالة التشبیه و ضلالة التمثیل.

فالجواب أن الناس نیام فی هذا العالم و النائم لم ینکشف له غیب من اللوح المحفوظ إلا بالمثال دون الکشف الصریح»[2]

توضیح :

۱) قرآن با مثال هایی منظور خود را رسانده که تمثل مادی واقعیات لوح محفوظ هستند.

۲) این امر در مورد خواب و رؤیا نیز صادق است.

۳) لذا مؤذنی در خواب دیده که بر دهان مردم مهر می زند و آن را می بندد با این تعبیر مواجه شده که در ماه رمضان زودتر از موعد اذان می گوید.

---

[1]. *سه رسائل فلسفی* ؛ ص ۳۰۹

[2]. *مفاتیح الغیب* ؛ ص ۹۶

برای توضیح بیشتر مراد حکمت متعالیه، لازم است یادآوری کنیم که درباره حقیقت رؤیا سخنانی همانند آنچه در بحث «روح المعانی» خواندیم، گفته شده است.

صدر المتألهین در کتاب «*المبدء و المعاد*» می نویسد:

«و الحجاب هاهنا اشتغال النفس بما یورده الحواس، و لارتفاع هذا الحجاب أسباب کثیرة مثل صفاء النفس بحسب أصل فطرتها و مثل انزعاج النفس .. و مثل الریاضات العلمیة و العملیة .. و مثل الموت الإرادی .. و مثل الموت الطبیعی .. و مثل النوم الذی هو أخ الموت فی کونها عبارة عن ترک النفس استعمال الحواس فی الجملة.

فحینئذ إذا ارتفع الحجاب بالنوم قلیلا، یظهر فی مرآة النفس شیئا من النقوش و الصور التی فی تلک المرائی مما یناسبها و یحاذیها، فإن کانت تلک الصورة جزئیة، و بقیت فی النفس بحفظ الحافظة إیاها علی وجهها، و لم یتصرف فیه القوة المتخیلة الحاکیة للأشیاء بتمثلها، فیصدق هذه الرؤیا و لا یحتاج إلی تعبیر.

و إن کانت المتخیلة غالبة، أو إدراک النفس للصور ضعیفا، صارت المتخیلة بطبعها إلی تبدیل ما رأته النفس بمثال، کتبدیل العلم باللبن، و تبدیل العدو بالحیة، و تبدیل الملک بالبحر أو الجبل. و تحقیقه أن لکل معنی عقلی من عالم الإبداع، صورة طبیعیة فی عالم الکون، إذ العوالم متطابقة.

فالعلم لما کان مما یتقوی به النفس، و هو جوهر روحانی، و الصور العلمیة للإنسان إنما یحصل بعد حذف الزوائد و الاختلاف عما یدرکه الحس من أشخاص النوع، و بعد ذلک یکون الباقی صورة غیر مختلفة، بل لبا خالصا صافیا سائغا نیله للعقل الإنسانی.

و لما کان البدن مثالا للنفس، و اللبن غذاء لطیفا سائغا شرابه للبدن، فیکون نسبته للبدن نسبة العلم إلی النفس، ففی التعبیر یعبر به عن العلم.

و من هذا القبیل ما نقل، أن رجلا جاء إلی ابن سیرین، و قال: رأیت کأن فی یدی خاتم أختم به أفواه الرجال و فروج النساء. فقال: إنک مؤذن تؤذن فی شهر رمضان قبل الفجر. فقال: صدقت.

و جاء آخر، فقال: کأنی أصب الزیت فی زیتون. فقال إن کان تحتک جاریة اشتریتها، ففتش عن حالها، فإنها أمک، لأن الزیتون أصل الزیت، فهو رد إلی الأصل.

فنظر فإذن جاریته کانت أمه، و قد سبیت فی صغره. و قال آخر له، کأنی أغلق الدر فی أعناق الخنازیر.

فقال إنک تعلم الحکمة غیر أهلها، و کان کما قال.

فالتعبیر من أوله إلی آخره، مثال یعرفک طریق ضرب الأمثال، و لیس للأنبیاء ع، أن یتکلموا مع الخلق إلا بضرب الأمثال، لأنهم کلفوا أن یتکلموا الناس علی قدر عقولهم.» [1]

توضیح :

[1]. *المبدأ و المعاد* ؛ ص ۴۶۸ الی ۴۶۹

درس خارج اصول استاد سید حسن خمینی

۱) برای درک حقائق معانی باید به صفای نفس پرداخت تا نفس به اصل فطرت خویش بازگردد.

۲) راه های بازگشت به اصل فطرت مختلف است مثل زهد، ریاضت، موت ارادی، موت طبیعی و رؤیا

۳) برخی مثال های رؤیا را در متن می بینیم.[۱]

[۱]. ایضا ن ک «*شرح مقدمه قیصری*» ؛ سید جمال الدین آشتیانی ؛ ص ۵۰۱